

فستل دو کولانژ در این کتاب به بررسی تاریخ و تمدن ایران پرداخته و به بررسی سلسله‌های پادشاهی و حکومت‌ها پرداخته است. او به بررسی سلسله‌های ساسانی، صفوی و قاجاری پرداخته و به بررسی تمدن و فرهنگ ایران در این سلسله‌ها پرداخته است. او به بررسی سلسله‌های ساسانی، صفوی و قاجاری پرداخته و به بررسی تمدن و فرهنگ ایران در این سلسله‌ها پرداخته است.

فستل دو کولانژ *

مشخصات عالم «سایننتفیک» تاریخ

ترجمه همایون

صفحاتی که تحت عنوان فوق به نظر خواننده گان محترم میرسد قسمتی از خطابه افتتاحی درس فاستل دو کولانژ، مورخ بزرگ قرن نوزدهم فرانسه است که برای شاگردان خود ایراد کرده بود. قسمت باقیمانده آن در شماره آینده درج خواهد شد. ضمناً این نکته قابل یادآوری است که برخی از مطالب آن با طرز فکر بعضی از معلمان تاریخ در کشور ما عینیت دارد ازین جهت مطالعه آن خاصه از طرف معلمان تاریخ بر مصرف نیست «آریانا»

نظر بمقرر راتی که در فاکولته‌های ماجریان دارد اسنادان مضمون تاریخ باید هر سال موضوع «لکچر»های شان را تغییر دهند. بدین معنی که موضوع تدریس شان باید سالی راجع به تاریخ قدیم، سال دیگر در باره تاریخ قرون وسطی و سپس تاریخ قرون معاصر باشد. استادان و حتی شنوندگان شان، خواه میل داشته باشند یا نداشته باشند نمی‌توانند چند سال متواتر مصرف دوره معینی از تاریخ شوند. ایشان باید لا ینقطع این دور را تکمیل نمایند. ازین قرار چون من در سال گذشته به تدریس تاریخ قرون معاصر مؤظف بودم امسال لازم است در تاریخ قدیم باشما کمک کنم. قبلاً باید بگویم که من ازین وضع شاکی نیستم و نه فقط ازین مقررات. بدم نمی‌آید بلکه بنظرم خیلی معقول میرسد و موافق ذوق و سلیقه خودم است، زیرا این امر

موجب می شود که تدریس ماده تاریخ منحصر به ذره واحدی نشده، در نتیجه همه ادوار تاریخی بشر مدنظر باشد.

به گمان من تاریخ صرف وقتی می تواند رسالتش را درست انجام بخشد که حوادث قرن های بسیار را بیان دارد. اگر انسان در مطالعه تاریخ خود را محدود به دوره مختصری می کند صرف همین قدر خواهد توانست که چند استان کوتاه مشحون به لطایف و ریزه کاریهایی پردازد که طبایع جوینده را قناعت بخشد و یابه قدرت وسیله ای برای تمدد اعصاب خوانندگان بشود. این کار البته در جای خودش هنر است و عامل این هنر تصویر نگیزی می کشد و داستان دل انگیزی بیان میدارد، اما برای من خیلی مشکل است چنین اثر را در زمره تاریخ واقعی و عاملش را در جمله تاریخ نویسان فنی بر شمارم.

من بیخوابم بشاگردان هوشمند خود بفهمانم که اشتغال به علم تاریخ چیزی و خوشگذرانی چیزی دیگر است. تاریخ محض برای این خواننده نمی شود که حسی کنجکاوی خود را راضی گردانیم و یا خالیگانه های حافظه مان را تسطیح نمایم.

تاریخ، بدون شك علم است و باید بحیث یکی از علوم مثبت «ساینس» پذیرفته شود. هدف آن، و بیگمان هدف خیلی متعالی آن، که همه را به دقت دران میتوان دعوت کرد خود انسان است، و برای اینکه بتوان انسان را بتمام معنی کلمه باز شناخت، از اطلاع بر چندین علوم دیگر که در شناسایی انسان معاونت می کند، گزیر نیست. فزیولوژیست جسم انسان را مورد تدقیق قرار میدهد و روانشناس و تاریخشناس، هر يك در حصة خود، در غوامض روحی او فحص و تتبع مینماید. بدین معنی که اولی معلوم میدارد آن چه چیز است که در روان آدمی و به بیان دیگر در طبیعت و ماهیت او، در استعداد های او، و در نیروی های ذاتی او و بالاخره در وجدان او دستخوش تطور واقع می شود. در حالی که مورخ می بیند که چه تطوراتی حدوث مییابد و آنچه را که در روح بنی آدم در معرض انقلاب است

یعنی عقاید و جریانی را که افکارش تعقیب نموده، از قبیل قوانین، مؤسسات، هنرهای زیبا و شاخه های علوم و دانش او را مورد بررسی قرار میدهد. آنچه در بالا ذکر شد، و بالعموم فرهنگ و ثقافت بشر در جریان و حرکت است و در مبدع تحول میکند و تغییر می پذیرد. اما شرایط زندگی حیوانات از قرار دیگری است. این دسته خواه مخواه از قوانینی متابعت مینمایند که باعث سلب آزادی شان گردیده و عرصه را برای شان بکلی محدود گردانیده است و در نتیجه تحولی نمی نمایند و با اصلاحی برای تحول در دنیای آنها باقی نمانده است. چنانکه دیدیم موقوف بشر ازین لحاظ متفاوت است، یعنی وی بمدد استعداد های ذاتی و مواریثی که هستیش از شرایط قبلی دریافت داشته، و بوسیله واستعانت کارهایی که خود انجام داده و گامهایی که در جاده تمدن پیش انداخته از سایر مخلوقات امتیاز خاص حاصل داشته است. فقط بشر است که اراده ثابت دارد و میتواند به میل و اراده خود عمل کند و مهار اختیار خود را بکسی ندهد. قدرت شگفت انگیز توافق بخشیدن و فرمانروایی بر خود، تنها به انسان اعطا شده است.

بعلاوه انسان یگانه مخلوقی است که خودش را بکار میندازد. نباید فرض کرد که پروردگار عالم مجبور به تکوین عالم بوده است. در طبیعت نیز اثری از کساردیده نمی شود. درختی که میوه تولید میکند، در جریان عملیه بارآوری کارش فاعلانه نیست. جانوران هم غذا را هضم و تحلیل مینمایند، ولی اینکه بیشک کار نیست، زیرا این امر از اراده و شعور نشأت نمی کند، اما بشر در هر مرحله از زندگی خود مجبور به کار و عمل است و به این جبر مفظور می باشد. محض برای اینکه در بین سایر موجودات حیات بسربرد، انسان مجبور است نیروی کافی و مهارت معتنا به و در حل مشکلات در دستی قابل وصفی بروز دهد. تنازع للبقا که در سایر جانداران در هر حله غریزی است و تکامل نیافته، آرت و هر مخصوص انسان بشمار میرود. وی که آرزو مند است شرایط زندگی را سهل و آسان و سعادت ور فام خود را مهیا گرداند، باید با همه عناصر خارجی آماده پیکار باشد. اگر چه بشر

موجودی ضعیف و ناتوان است، باید جانوران و حشی و خطر ناک را مطیع سازد و خلاصه این که طبیعت را مجبور به خدمت درر کاب خود کند. و این همان موجود ناتوان و بیچار است که با جنه کوچک و ناچیز و غنوده در کنار همسر نمیخواهد بعیش و نوشش خللی رسد، پس مجبور است موانع را از میان بردارد، بلکه آنها را بخدمت وادارد و افزار دست خود را از آنها بترشد، یعنی دشمنان را در کار غلامان حلقه در گوش بر گمارد.

چون انسان را میل بدین است که عضو جامعه‌ای باشد و در میان هموعان خود خود بسربرد، بنابراین ناچار است همواره آماده قربان کردن آرزوهای خود در پای افراد اجتماع باشد، یا به قانون گردن نهد و یا بحکوم و مبعوض نیر و ی مقاومت نپذیرد اجتماع گردد، طغیان و سرپیچی فطری خود از نظامات و قوانین را، سر کوبی کند و بدین طریق پیوسته گوش به آواز باشد که جامعه کی ایثار و فداکاری او را تقاضا مینماید. بشر ذاتاً خود خواه و انفسی خلق شده پس حالا بر و لازمست که کمابیش از خود گذری بپا موزد و به نفع دیگران خودش را، گاهی بدست فراموشی سپارد. انسان فطرتاً از هنگام تولد از امیال قوی پنجه نیز بهره وافی دارد، پس باید این امیال را پایمال کند و عواطف رحمانی را جانشین عواطف شیطانی گرداند. بعلاوه آن گاه که هستیش در معرض تطاول خطری واقع نیست و همای سعادت و آرامش خاطر بر سرش سایه افکنده و از نعمت مصونیت بر خوردار است و قیل و قالی در اندیشه اش راه ندارد، انسان اظهار ناخشنودی میکند و به ترك قناعت میگوید، دست به تلاش و کوشش میزند و در پی آن می افتد که دانش بپندوزد و بوالمعالی شود. بدین صورت همواره سؤال طرح میکند و جواب میخواهد. حتی با طبیعت طرف قرار میگیرد، در حل زهوز و خفایای آن صرف دقت میکند. از خداوند هم میخواهد که یاری نماید و عقده های فکری اش را از هم بکشد. الغرض بشر پثر و هنده قدم بقدم بسوی کسب دانش و کمال پیش رفته و دخیره سر شار عاوم موجود

را ذره ذره و پس از تعمق و استقصای متداوم فراهم نموده و درین راه چندان صرف
 جهد و تلاش کرده که مقدار آن را نمیتوان قیاس نمود. گو تا سخن این که
 اطلاع بر قانون کار و عمل و یا بهتر بگوئیم مبارزه در مقابل موانع خار جی
 و نبرد با امیال عنودی، منحصر به بشر است.

با چنین مواهب علیه و با چندان انرژی که در بشر سراغ می شود، دی نمیتواند
 از قانون تحول بر کنار ماند. در توالی قر و ن همه چیز در او منقلب و دیگر
 گونه می گردد. از نحوه زندگی گرفته تا شرایط اجتماعی، و تصور او از
 میزان ذکاوتش و مفکوره اش در باره قوانین و نظامات، و اخلاقیاتش که همه
 بریلت نهج نمی ماند و زمان بزمان تطور میکند. برین اساس علمی که غایب اش
 تحقیق در احوال بشر است نمی تواند عین قوانین و نظاماتی را بکار بندد که
 در فزیولوژی و علم نباتات بکار می آید. دانشمندان این علم اخیر گیاهی را
 بر میدارند و پس از مشاهده و تجربه به نتایجی میرسند که یقینی است. نتیجه آن است
 که همواره بوده است. مثلاً بر گهای آن قطع و برشی دارد که در پنج هزار سال قبل
 داشته است شیره در گهای آن بسرعت و شدتی جریان میکند که در ایام کهن می کرده
 است. میوه اش، به بقین در ایامی رسیده می شود که در قدیم میشد. اما بشر همان
 بشر نیست که در سه هزار سال پیش بوده است. امروز به نحوی فکر می کند، اما
 در ایام کودکی جهان طور دیگری می اندیشید. امروز بطرزی زندگی میکند
 که با آداب زندگی در آن روز گاران تفاوت باز دارد. پس اگر بخواهیم این
 موجود متحول را درست بشناسیم باید او را در همه مراحل حیاتش از نظر بگذرانیم.
 سایر حیوانات را با مشاهده عادی میتوان شناخت اما یگانه راه معرفت
 در احوال بشر تاریخ است و بس.

(ناقص)

په لومړنيو اسلامي پېړيو كښي په طب او علومو كښي د مسلمانانو كوښښونه بيان كړل. دهغو كسانو د شرح حال ليكل كېدلو چه د يو اقليم نه راپيدا شول هم دوام وموند. د حلب تاريخ د قاضي كمال الدين ابن العديم اثر (۶۶۰ هـ) او د غرناطې تاريخ د ابن خطيب تاليف او نورې مجموعه چې د دغه و تاريخو نو تكميل وركي دي له دغې جملې نه شمېرل كېږي سر بېره په دې طبقات فقها او دهغو په شان او د قدماوو په آثارو كښي بحثونه هم منح ته راغلل چه د اصحابانو په احوالاتو كښي د ابن اثير اسد الغابه له دغې قبيلې څخه دي.

د تخصص په باره كښي د دغو تاليفونو په خوا كښي په پېښو او سرگذشتو باندې مشتمل دوه ډوله نور مجموعه پيدا شول او په تيره بيا په شام كښي ئې رواج وموند. په عمومي ترجمو كښي د ابن خلكان وفيات الاعيان (۶۸۱ هـ)، او دغه معجم چه خليل بن ابيك صفدي (۷۶۴ هـ) شروع وړباندې و كړه او د ابن شاکر كښي ذيل (۷۶۴ هـ) او دغه بل ذيل چه ابي المجاسن بن منهل الصافي تاليف كړ، د لومړي ډول څخه دي.

د دغو معجمو څخه دوهم قسم په حدوده او ليزه زمانه شامل دي، او بنائې چه د تاليف د غږو په دذهبي د عمومي تاريخ سره ارتباط ولري چه ترجمې ئې داومي پېړۍ تر آخره پورې په طبقو وويشلي، د شرح حالونو بيان د هري پېړۍ په تقسيم دبرازلي په واسطه (۷۳۹ هـ) چه د ذهبي سره معاصرو، شروع شو مگر د ابن حجر عسقلاني دررالكامنه (۸۵۲ هـ) د دې رويې د شروع كېدو څخه ډېر ښه كتاب دي. عسقلاني پخپل درزنومي كتاب كښي په اتمه پېړۍ كښي مشهورې ښځې او نارينه په ابجدې ترتيب معرفي كړي دي، او د وفياتو او مړينو د نظام رعايت ئې هم كړې دي، يعنې هر شخص ئې دهغې پېړۍ په ترڅ كښي چه تيره شوې ده ياد كړې دي.

دغه معجم چه په نهمه پېړۍ كښي ئې بايد نوم ياد شي د ابن حجر د شاگرد سخاوي تاليف - الضوء اللامع دي (۹۰۲ هـ). دغه كار تر دولسمې هجري پېړۍ پورې نسل په نسل تعقيب شو.

اوس په هند، ایران او افغانستان کېښی د تاریخ لیکنی تحول په اجمالی ډول تر نظر لاندی نیسو :

هغه ډېر عمومي تاریخونه چه په دغو هېوادو کېښی داوومې هجری پېړۍ نه تر لسمې پېړۍ پوری ولیکل شول د پخوانیو منابعو په استنادوو. د مؤلف تر زمانې پوری د پېښو او واقعاتو د بیانولو سره چه د تقلید په لحاظ عربی تاریخونو ته ورته دی د منہاج الدین جوزجانی کتاب (۵۶۶۴هـ) په دغه منځ کېښی د محلی تاریخ د بیانولو په لحاظ خاص اهمیت لری. مگر د تاریخ د علم په نظر کېښی چندان ارزښت نه لری. هغه کتابونه چه د مختلفو مذہبو پیروانو په تاریخ کېښی لیکلی او تدوین کړی دی خصوصیت لری چه باید په دغه ځای کېښی ورڅخه ذکر و کړو.

د مغلو د سلطنت په زمانه کېښی تاریخ د زیاتر لیکو الود کتابونو د بحث موضوع وگرځېدله. علاوالدین عطا د جوینی ملک (۵۶۸۱هـ) او د فضل الله رشید الدین طبیب وزیر (۵۷۱۸هـ) خپل مهم تاریخونه تالیف کړل. او د دوی نه وروسته د بنا کئی (۵۷۳۰هـ) او مستوفی حمد الله (۵۷۵۰هـ) په واسطه لښیزونه او مختصرونه ولیکل شول. او حمد الله د فر دوسی په روڼه یو تاریخ په شعر هم ولیک، عبداللہ بن فضل الله چه په و صاف ملقب ؤ (۵۷۱۲هـ) خپل منشیانه تاریخ تالیف کړ چه په بلاغت کښی ممتاز دی.

امیر تیمور کورگانی د خپل سلطنت په زمانه کېښی یوه ډله لیکوال راټول کړل او فرمان ئی ور کړ چه دده د خملو تاریخ ولیکی اولیکل شوی تاریخ بیا هغه ته ولولی. (تاریخ خانی) په ترکی نظم اور نظام الدین شاهی د طنطنې نهک او بلیغ تاریخ او په فارسی د شرف الدین علی یزدی لور اسلوبه ظفر نامه (۵۸۵۸هـ) له دغی قبیلې نه ده، دغه ډول تاریخ لیکنی د تیمور د جانشینانو په زمانه کېښی په تیره بیادهرات په مدرسه کېښی ډېر ترقی و کړه. حافظ ابرو (۵۸۲۳هـ) د شاهرخ په فرمان په جامع النوارینخ باندی (ذیل) ولیک، او د شاهرخ د زوی بایسنغر تاریخ ئی چه که څه هم ابتکار نه لری مگر متین اسان اسلوب لری، تالیف کړ.

د فصيح خوافي مجمل (۸۴۵هـ) او علم پالونکي متفنن سلطان الغ بيگ چار اولس (۸۵۲هـ) چه يواځي بولندېز ورځه پاتي دي، هم په دغه اسلوب دي. دغه رشيق مرصع سبک چه د ځينو ليکوالو له خوا لکه حسين واعظ کاشفي هروي هغه نه رواج ورکړي. شواهد نيموړي زمانې مؤلفانو د هغه تقليدو کړي، د قلم دخاوندانو د توجه وپو گرځيد. حتی عبدالرزاق سمرقندي (۸۸۷هـ) که څه هم تر يو حده پوري ئي دا اعتدال لاره ووهله مگر د الفاظو د طنطنې له بندنه ئي ځان خلاص نه کړي شو. ځکه چه مرصع اسلوب چه دمير خو ندر وضة الصفا (۹۰۳هـ) په دغه سبک ليکل شوي ده دخلکو ذوق او تماثل سره مطابق ؤ.

په هند کښي په فارسي ژبه د تاريخ ليکنه د غوريانو د فتح او د ډېلي د سلطنت د قيام څخه شروع شوه، د حسن نظامي د تاج المآثر نه وروسته مهم تاليف (۶۱۴هـ) هغه ذيل او حاشيه ده چه ضياء الدين برني (۷۵۸هـ) د جوزجاني په تاريخ باندې وليکله. وائي چه دهغي نه پخوا هم د سند په اقليم کښي وطني روايت موجود ؤ چه په اومپري پيړي کښي عربي فتحې ته راجع کيزي. او اثر ئي د (چاچ نامي) د تاريخي داستان په زوايا و و کښي چه په اومپري کښي مشهور ؤ، لېدل کيزي.

په دغه ټوله دوره کښي په تر کيه کښي د ادبي فارسي تاريخ رواج درلود. هغه کتابونه ادبي ارزښت چندان نه لري چه د سلاجقه و و په تاريخ کښي ليکل شوي دي، اهميت ئي په دي کښي دي چه تر کي تاريخ د هغو په رويه تاليف شو. که څه هم بسيط اسلوب بيخي له منځه ندي تللي مگر خلکو پيچلي اسلوب چه د تر صيغ او مبالغې څخه ډک وي خو بول لکه د ادريس بن علي بديسي (اته چنتونه - هشت بهشت) چه د دوهم بايزيد په فرمايش ئي تاليف کړي.

له عربي څخه د فارسي د تاريخونو ښکاره فرق دادي چه تاريخي پېښي او گذارشات په فارسي کښي کم دي او ادبي ترجمي ډېرې دي. يواځي په ځينو عمومي تاريخونو کښي په مشهوره او معموله رويه د ځينو نويو بيا ليو باداعيانو په تيره بيا د وزيرانو، شاعرانو او ليکوالو په باره کښي فصلونو ته اشارې شوي دي (نور بيا) د مراد ترجمه

افاضل غزنین

... و افاضل غزنین انگشت‌نمای جهان‌نیانند در سخن گستری و سحر پروری و صیرفیان صنعت اند و جوهریان نظم و نثر و نقادان سخن. طبعشان در لطافت باهوا مشابهتی دارد و در صفا با آب مناسبتی و خاطر تیزبین ژرف نظرشان با باره معنائست و با واردات الهام هم تگ، چه آنها که پیش ازین بوده! ندبعه‌دی نزدیک هنوز گردن و گوش روزگار به پیرایه الفاظ و معانی ایشان متحلی است و پیشانی حکمت بعصابه نظم و نثر ایشان آراسته و آن طراوت که سخن ایشان راست هرگز نخواهد پژمرید و آن لطافت هرگز تیرگی نخواهد پذیرفت.

باش تا بر گردن ایام بندد بخت من عقد های نو که از در سخن پیوسه ام
و چون معاصران عهد، که ما دیدیم و سخن ایشان شنیدیم و اصدا فاسماع از نظم
و نثر ایشان پر در دو غرر گردانیدیم و از سخن ایشان پیداست که چه مرغان خوش
الحانند و چه بلبلان نغزستان و چه طاؤسان زیبا جلوه اند و چه طوطیان شکر
خایند و شایستی که سخن ایشان از سیاه‌ی شب قاریک بر سپیدی روز روشن اثبات
کردندی و بر پیشانی ماه و آفتاب منقش شدی بلکه از سواد احداق بر بیاض آماق
نوشتندی و الواح ارواح بدان بیاراستندی... *فرهنگی*

از: کلمیله و دمنه نصرالله بن محمد بن عبدالحمید منشی

چاپ طهران ۱۳۲۸ ه. ش.



یادآوری

در صفحه چارم شماره گذشته نویسنده کلمه (استاد) را مثالی از عربی بقلم آورده. بعد از نشر آن شماره، بیاد آوردم که این کلمه فارسی الاصل است و ازین زبان بعربی رفته. خوانندگان محترم این سه‌ورا بر بنده ببخشایند همایون